

علل اختلاف شیعیان عصر حضور در تشخیص مصداق امام*

[روح‌الله کاظمی نجف‌آبادی^۱]

چکیده

مطالعه‌ی تاریخ شیعه در عصر حضور اهل بیت علیهم‌السلام نشان می‌دهد در زمان شهادت هریک از ائمه علیهم‌السلام برخی از افراد جامعه شیعی در تشخیص مصداق امام دچار سرگردانی شده و این سرگردانی بستری برای بروز گرایش‌های مختلف در این خصوص می‌گردیده است. برخی گفته‌اند این سرگردانی و اختلافات حاکی از مجعول بودن نصوص دال بر اسامی ائمه است؛ لکن در رد این استدلال باید گفت این نصوص وجود داشته، اما به دلیل تقیه مخفی بوده است و همین امر بستری برای تأثیر سایر عوامل در بروز این اختلافات فراهم کرده است؛ عواملی همچون نقش آفرینی خواص، آموزه‌های مهدویت و چالش‌های مرتبط با آن، نوع نگرش جامعه شیعی به ملاک‌های مطرح در خصوص تشخیص امام و در نهایت فاصله داشتن برخی شیعیان از مرکز رهبری جامعه شیعی.

کلیدواژه‌ها: مصداق امام، رهبری جامعه شیعه، تعیین امام، اختلاف شیعیان.

* تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۰۵، تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۱.

۱. دانش آموخته حوزه علمی قم و فارغ التحصیل مرکز تخصصی امامت اهل بیت علیهم‌السلام

roohollah.kazemi@gmail.com

مقدمه

تشخیص مصداق امام در جامعه شیعه در عصر حضور، آن گونه که شاید امروز بنماید، مسئله‌ای بی چالش نبوده است. مطالعه‌ای گذرا درباره این بازه تاریخی از حیات شیعه به خوبی از بروز تردیدهایی برای حداقل بخشی از جامعه شیعه در مواجهه با مسئله تشخیص مصداق امام حکایت می‌کند که در مواردی حتی دامن‌گیر برخی از خواص مرتبط با اهل بیت علیهم‌السلام نیز می‌گردیده است. از آنجاکه وجود این تردیدها در مواردی منجر به پیدایش فرقه‌هایی در درون شیعه شده است، می‌توان ردپای این تردیدها را به وضوح در آثار مرتبط با موضوع فرق شیعه پی جویی نمود.^۱

آنچه پرداختن به این موضوع را حائز اهمیت می‌نماید این نکته است که از دیرباز تاکنون برخی درصدد برآمده‌اند تا با بزرگ‌نمایی وجود این تردیدها بر این شبهه دامن زنند که امامت شیعی در ابتدا مبتنی بر نصب نبوده و شیعیان نخستین، از پیش معین بودن امامان را باور نداشته‌اند. در نتیجه، وجود این گزارش‌ها دلیلی بر معمول بودن روایات دال بر تعداد و اسامی امامان شیعه دانسته شده است.^۲

این شبهه مبتنی بر این استدلال است که تنها راه توجیه این سرگردانی‌ها، قول به عدم وجود نصوص دال بر اسامی ائمه علیهم‌السلام است؛ حال آنکه در برابر این فرضیه، فرضیه دیگری وجود دارد که معتقد است این نصوص وجود داشته است، اما به دلیل فضای اختناق و تقیّه، از دسترس عموم و حتی برخی از خواص اصحاب اهل بیت علیهم‌السلام خارج گردیده و سرگردانی‌هایی موجب شده‌اند. سپس عواملی دیگر به‌طور فزاینده بر این سرگردانی‌ها دامن زده است.

گرچه ارائه شواهد به میزانی که این فرضیه را در حد یک احتمال موجه نماید،

۱. به عنوان نمونه رک: نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة.

۲. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ۷۴/۱ و همچنین الکاتب، احمد، تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری الی ولاية الفقیه، ۱۱۰.

در تأمین هدف کافی است، لکن این نوشتار به دنبال آن است تا با روشی تاریخی - تحلیلی، شواهدی ارائه نماید تا اثبات کند این فرضیه تنها فرضیه قابل اثبات در این زمینه بوده است و شبهه مطرح در این خصوص، بالجمله مردود است.

بر اساس جستجوهای نگارنده در مجموع پنج عامل در این خصوص تأثیرگذار هستند که در ادامه بدانها خواهیم پرداخت.^۱

لازم به ذکر است که پیش از این از نگارنده نوشتاری با موضوع «تحریر شیعیان در شناخت امام و نقش تقیه در آن» به چاپ رسیده است. با توجه به نقش محوری عامل تقیه و زمینه سازی آن برای سایر عوامل قابل طرح، متواضعانه مطالعه آن نوشتار را به خواننده گرامی توصیه می‌کنم؛ اگرچه در این نوشتار نیز به اجمال بدان اشاره می‌شود.^۲

۱- عامل اول: فضای اختناق و تقیه حاکم بر جامعه شیعه و تبعات آن

این عامل دست‌کم از دو طریق در چگونگی تعامل شیعیان با امام تأثیر داشت. از سویی در تعاملات علمی شیعیان با اهل بیت علیهم‌السلام تقیه اقتضاء می‌نمود که ایشان متناسب با شرایط و با عنایت به ظرفیت مخاطبین و در نظر گرفتن نوع مطلب، به مخاطب پاسخ دهند و در نتیجه ممکن بود در تبیین یک پرسش، پاسخ‌های متعدد و متفاوتی ارائه گردد. در مواردی مخاطب به دلیل عدم درک صحیح از فضای حاکم، این اختلاف در ارائه جواب را ناشی از عدم علم امام به واقع دانسته و در نتیجه از اعتقاد به امامت وی روی‌گردان می‌شد!^۳

۱. در این خصوص گرچه داعیه‌ای بر استقراء تام نداریم، لکن نگاهی به ارجاعات موجود در متن و همچنین فهرست منابع ارائه گردیده می‌تواند این مدعا را تأیید کند.

۲. فصلنامه تخصصی امامت پژوهی، سال چهارم، شماره ۱۳، تابستان ۹۳، ۱۱۵-۱۳۶.

۳. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۲۳۷.

همچنین اختناق حاکم بر جامعه شیعیان باعث می‌گردد است از یک طرف شیعیان امکان بررسی و تحقیق کامل در شناخت امام یا جانشین وی را نیافته، و از سوی دیگر اهل بیت علیهم‌السلام نیز قدرت تبیین و روشننگری را از دست بدهند و در نتیجه شیعیان در تشخیص مصداق حقیقی امام، خصوصاً در زمان شهادت یکی از ایشان، با چالش مواجه گردند.

شواهد متعدد نشان می‌دهد که تحت تأثیر همین عامل، روایاتی که در مقام بیان تعداد، ترتیب و اسامی ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند از دسترس عموم مردم و حتی در مواردی خواص نزدیک به اهل بیت علیهم‌السلام خارج گردیده و به تردیدها در این زمینه دامن زده است.

در اینجا لازم است بر این نکته تأکید نماییم که تقیّه عاملی محوری در این زمینه به شمار می‌آید و سایر عوامل که در ادامه خواهد آمد در سایه تقیّه و به عنوان عاملی فزاینده اثربخش هستند. بر همین اساس و از آنجا که شواهد دالّ بر این مدّعا در جای خود به تفصیل ارائه گردیده و فراتر از گنجایش این نوشتار است، از توضیح بیشتر خودداری نموده و خواننده گرامی را به تفصیل مطلب در مقاله نگارنده در شماره ۱۳ فصلنامه امامت پژوهی ارجاع می‌دهم.

۲- عامل دوم: جایگاه یا عملکرد خواص

همیشه و در طول تاریخ، افرادی که از جایگاه مرجعیت برای حلّ مسائل و رفع مشکلات اطرافیان برخوردار بوده و از خواصّ اجتماع به شمار می‌آمده‌اند، نقش عمده‌ای در هدایت یا انحراف جامعه ایفا نموده‌اند. این افراد همان‌گونه که بازویی توانا برای رهبری و مدیریت جامعه به شمار می‌روند، می‌توانند عاملی مؤثر در تضعیف و به چالش کشیده شدن آن نیز به حساب آیند. مسئله مورد بررسی این نوشتار نیز از تأثیر این عامل تعیین‌کننده بی‌بهره نیست.

نقش و تأثیر خواص در ایجاد سردرگمی در تشخیص مصداق امام را می‌توان در دو بخش مورد بررسی قرارداد.

۲-۱- سوءاستفاده و یا سوء برداشت اطرافیان از جایگاه یا عملکرد خواص

در مواردی مشاهده می‌شود که خواص جامعه گرچه ممکن است در نیت و عملکرد از هرگونه سوء ظنی مبرا باشند، اما این اطرافیان وی هستند که با کج اندیشی و کج روی خویش، از جایگاه و عملکرد وی در مسیر اهداف خود بهره می‌برند.

در اینجا و قبل از برشمردن مصادیق این عامل، برای این نکته تأکید می‌کنیم که صرف اثبات این موارد در حد یک احتمال، در اثبات مدّعی این نگاشته کفایت می‌کند؛ لذا نمی‌توان اشکال گرفت که این موارد مصادره به مطلوب بوده و خود می‌تواند متأثر از فقدان نصّ باشد. به هرروی، در بررسی چگونگی تأثیر خواص جامعه شیعیان در ایجاد تردید نسبت به شناخت مصداق امام با این رویکرد، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

۲-۱-۱- جایگاه و عملکرد جناب محمد حنفیه علیه السلام

یکی از افرادی که در زمانی حسّاس، جایگاه وی و حواشی اطراف او، تأثیری ویژه در مصداق شناسی رهبری شیعه داشت، شخصیت جناب محمد حنفیه علیه السلام بود. وی که از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و مورد محبت فراوان و سفارش حضرت بود،^۱ از نزدیک با جریان‌های بیت امامت آشنایی داشت. اینکه آیا محمد حنفیه نسبت به مقام امامت چشم داشت یا نه، مبهم بوده و برای نفی یا اثبات هر طرف شواهدی وجود دارد.

از سویی روایاتی وجود دارد که وی در هنگام وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت حسنین و همچنین امامت امام سجّاد علیه السلام، حضور داشته است^۲ و جلالت شأن

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴۶/۲ و همچنین: مفید، محمد بن محمد، الامالی، ۲۲۲.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۴/۲.

وی مانع از آن می‌گردد که قائل شویم منکر حقیقت گردیده است. از سویی دیگر، گذشته از روایتی که طبق آن امام حسن علیه السلام محمد حنفیه را از حسادت نسبت به برادر خویش، امام حسین علیه السلام، بر حذر می‌دارد، روایت صحیح و صریحی وجود دارد که براساس آن وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام، نزد حضرت سجاد علیه السلام رفته و ضمن بیان جملاتی، مدعی مقام امامت می‌گردد و امام سجاد علیه السلام وی را به حکم قرار دادن و شهادت گرفتن از حجرالاسود دعوت می‌نمایند؛ او نیز پس از شهادت حجرالاسود بر حقانیت امام سجاد علیه السلام بر حقیقت واقف گردیده و آن را با صدق نیت پذیرفته و بدان گردن می‌نهد.^۲ گرچه افرادی چون راوندی،^۳ مولی صالح مازندرانی^۴ و علامه مجلسی^۵ درصدد برآمده‌اند که این روایت را توجیه نمایند. به این مضمون که جناب محمد حنفیه علیه السلام خود بر این حقیقت واقف بوده و صرفاً به جهت رفع شبهات اطرافیان در مورد خود، خصوصاً کیسانیه، اقدام به چنین گفتار و رفتاری نموده‌اند. اما این توجیه به جهاتی غیرقابل قبول به نظر می‌رسد. از جهتی متن و محتوای این گفتگو با این توجیه در تضاد است؛ و از جهت دیگر مستلزم آن است که این ماجرا به طور آشکار و در حضور موافقین و مخالفین صورت گرفته باشد؛ حال آنکه اولاً فضای تقیه در آن زمان، این اجازه را به حضرت نمی‌داده است؛ ثانیاً براساس متن روایت، گفت‌وگوی محمد حنفیه با حضرت در خلوت روی داده است؛ ثالثاً این ماجرا را بعدها امام باقر علیه السلام روایت نموده و از زبان اصحاب شنیده نشده است.^۶

۱. همان، ۴۶/۲.

۲. همان، ۱۸۲/۲.

۳. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج والجرائح، ۲۵۸/۱.

۴. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی، ۲۶۹/۶.

۵. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ۸۶/۴.

۶. در برخی نقل‌ها این روایت از زبان ابو خالد کابلی نقل شد و وی واسطه و قاصد محمد حنفیه در مذاکراتش با امام به شمار آمده، ولی گویا این امر پذیرفتنی نیست؛ زیرا

به هر تقدیر، گذشته از اینکه آیا محمد حنفیه در ابتدا چنین برداشتی داشته است یا نه، این مسئله بدیهی است که وی بر این عقیده استوار نمانده و امامت امام سجاد علیه السلام را از جان و دل پذیرفته و کسانی را که به صدق نیتشان یقین می‌یافته، مانند ابو خالد کابلی، به این حقیقت رهنمون می‌کرده است. لکن در این میان گروهی چون کیسانیه و یا همان مختاریه با توجه به جایگاه محمد حنفیه در خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام با توجیهاتی چون اینکه وی در جنگ جمل پرچم‌دار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، مانند خود حضرت که پرچم‌دار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و یا اینکه حضرت در مورد وی فرموده: «انت ابني حقاً» و دلایلی شبیه آنها، وی را امام پس از حسنین علیه السلام و حتی برخی از ایشان مقدم بر حسنین علیه السلام دانسته و پس از مرگ وی نیز قائل به حیات و مهدی بودن او شدند.^۱

این تفکر تا مدّت‌ها زمینه را برای شبهه افکنی افرادی چون حیان سراج^۲ و در نتیجه تحیر برخی شیعیان چون سید حمیری^۳ فراهم نموده بود.

۲-۱-۲- جایگاه و عملکرد جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام

از دیگر شخصیت‌هایی که گرچه خود حسن نیت داشت، اما اطرافیان از جایگاه و عملکرد وی دچار سوء برداشت شده و یا از آن سوء استفاده نمودند، می‌توان به جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام اشاره نمود.

آن‌گونه که از روایات برمی‌آید، نحوه هدایت یافتن ابو خالد، با این نقل منافات دارد. رک: طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۱۲۰ و همچنین مسعودی، علی بن الحسین، اثبات الوصیة، ص ۱۷۵ و همچنین کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۵۲۹/۲. از سوی دیگر، در برخی روایات تصریح شده که خود ابو خالد نیز به وسیله محمد حنفیه از این ماجرا مطلع گردیده است. رک: طبرسی، فضل بن حسن، إعلام النوری بأعلام الهدی، ۲۵۹.

۱. مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، ۲۹۶ و ۲۹۷

۲. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۳۱۴.

۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ۳۳/۱.

در مورد شخصیت و خلوص نیت جناب زید علیه السلام گزارش‌های متفاوتی در دست است؛ بخشی از این روایات بیانگر آن است که زید خود را لایق مقام امامت دانسته و به همین جهت هم قیام نموده است.^۱ بخشی دیگر از روایات تصریح دارند که وی صدق نیت داشته است و هدفش بازگرداندن امامت به اهل بیت علیهم السلام بوده و اگر به پیروزی می‌رسید، به این وعده عمل می‌نمود.^۲ در این مورد، به جهت اختصار، کلام چند تن از صاحب‌نظران را در این خصوص شاهد می‌آوریم. شیخ مفید علیه السلام می‌گوید:

زید بن علی بن الحسین پس از برادرش ابی جعفر علیه السلام در میان سایر برادرانش شاخص و افضل بود. وی عابد و باتقوا، فقیه و بخشنده و بی‌باک بود. جهت امر به معروف و نهی از منکر و انتقام خون امام حسین علیه السلام قیام مسلحانه نمود... بسیاری از شیعیان به امامت وی اعتقاد پیدا کردند و علت این عقیده این بود که وی با قیام مسلحانه به «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» دعوت نمود و شیعیان پنداشتند که وی خود را می‌گوید و حال آنکه وی به خود دعوت نمی‌کرد، چون می‌دانست که برادرش امام باقر علیه السلام در امامت مقدم بر او است و او نیز هنگام وفاتش به فرزندش امام صادق علیه السلام سفارش نموده است.^۳

همچنین مرحوم مجلسی در شرح روایتی از کافی که به مناظره زید با امام باقر علیه السلام در مسئله امامت اشاره دارد،^۴ در خصوص وی چنین قضاوت می‌نماید:

بدان که اخبار در مورد زید مختلف است؛ بخشی از این اخبار بر مذمت و بلکه کفر وی دلالت می‌کنند؛ زیرا دلالت دارند که وی ادعای امامت

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۴۲۳/۱ و ۲۰۶/۲.

۲. همان، ۵۹۸/۱۵.

۳. مفید، محمد بن محمد، الأرشاد، ۱۷۱/۲ و ۱۷۲.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۰۶/۲.

کرده و امامت ائمه برحق را انکار نموده است و این مستلزم کفر است، مانند این خبر؛ و اکثر اخبار دلالت دارد بر این که وی مورد تقدیر بوده و ادّعی امامت نداشته و قائل به امامت امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است. وی تنها به جهت انتقام خون امام حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر قیام نموده و به فرد مورد رضایت از آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می نمود و قصد این را داشته که در صورت پیروزی، مسئله را به برترین و عالم ترین اهل بیت علیهم السلام واگذار نماید. اکثر علمای شیعه در مورد زید بر این عقیده هستند و بلکه من در میان سخنان ایشان جز این ندیدم. گفته شده است و وی در خفاء از امام علیه السلام اذن داشته است که اخبار فراوان دال بر گریه امام صادق علیه السلام بروی و ترحم و دعای در حق وی، شاهدی بر این مطلب است؛ در صورتی که اگر بر ادّعی امامت جان داده بود، مستحق اینها نبود.^۱

وی سپس روایاتی در خصوص نیت و هدف زید از قیامش را شاهد می آورد.

آیت الله خویی رحمته الله نیز پس از بررسی روایات مدح و ذم در مورد جناب زید علیه السلام، به لحاظ سند و دلالت چنین می گوید:

از آنچه ذکر گردید چنین حاصل آمد که زید، بزرگوار و ستوده است و در این زمینه آنچه بتواند بر ایراد داشتن عمل زید و انحراف او دلالت داشته باشد، وجود ندارد.^۲

به هر روی گرچه وی هیچگاه به امامت خویش دعوت نکرد، اما عملکردش در قیام مسلحانه زمینه را برای تحیر و سرگردانی شیعیان از سویی و سوء استفاده برخی از این سرگردانی از سوی دیگر، فراهم نمود. همان گونه که مرحوم

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ۴/ ۱۱۸-۱۲۰.

۲. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۳۵۶/۷: «فتحصل مما ذکرنا أنّ زیداً جلیلاً ممدوحاً و لیس هنا شیءٌ یدلّ علی قدحٍ فیه أو انحرافه».

مفید^۱ و مرحوم خزّاز^۲ تصریح می‌کنند، عدم همراهی زید از سوی امام صادق علیه السلام به جهت شرایط خفقان موجود، این توهم را در شیعیان ایجاد کرد که زید نه به امام صادق علیه السلام که به خویش دعوت می‌نموده است و کسانی که بعدها از سران زیدیه به شمار آمدند، به‌ویژه بزرگان شاخهٔ حسنی که به فعالیت‌های ایشان خواهیم پرداخت، از این توهم، سوءاستفاده نموده و تفکراتی را به نام زید و یارانش رواج داده و فرقهٔ زیدیه را تأسیس نمودند؛^۳ فرقه‌ای که به تعبیر مرحوم صدوق، اشدّ فِرَق در مقابل امامیه بودند.^۴

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است و به آن بیشتر خواهیم پرداخت این است که همراستا با دیدگاه مرحوم خویی،^۵ باید گفت به جهت شرایط تقیه و خفقان موجود در جامعه، زید و اطرافیانش قدرت تبیین حقیقت و تصحیح اندیشهٔ مخاطبین خود را نداشته و همین مسئله به تبعات سوء عملکرد زید دامن می‌زد. بنابراین در خصوص زید، هم مسئلهٔ خفقان حاکم بر جامعه که پیشتر ذکر گردید و هم عملکرد وی، تأثیرگذار بود.

۲-۱-۳- جایگاه اسماعیل بن جعفر علیه السلام و محمد بن علی الهادی علیه السلام

دو شخصیت دیگری که جایگاه ایشان در بروز تردیدهایی برای شیعیان تأثیرگذار بوده و زمینه را برای سوءاستفاده برخی از اطرافیان فراهم نمود، جناب اسماعیل علیه السلام

۱. مفید، محمد بن محمد، همان، ۱۷۲/۲.

۲. خزّاز قمی، محمد بن علی، کفایة الأثر، ۳۰۵.

۳. همان‌گونه که محققین در این زمینه به درستی اشاره نموده‌اند، جناب زید خودش دارای تفکر فقهی و اعتقادی ویژه و مستقلی نبوده است که بر مبنای آن فرقهٔ زیدیه با مختصات موجود شکل گیرد؛ بلکه این موارد از ساخته‌های پیشوایان زیدی پس از زید و فرزندش یحیی بوده که به تفکرات اهل سنت نزدیک‌تر است تا شیعیان. رک: سبحانی، جعفر، الملل و النحل، ۱۶۳/۷-۱۸۰.

۴. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ۱۲۶/۱.

۵. خویی، ابوالقاسم، همان، ۳۵۵/۷.

فرزند امام صادق علیه السلام و جناب سید محمد علیه السلام فرزند امام هادی علیه السلام هستند که به جهت شباهت کامل این دو مورد در چگونگی تأثیرگذاری، آن‌ها را در کنار هم بررسی می‌نماییم.

در بیان جایگاه و شخصیت جناب اسماعیل علیه السلام به کلام مرحوم شیخ مفید ارجاع می‌دهیم، در آنجا که می‌گوید:

اسماعیل در میان برادران از همه بزرگ‌تر بود و پدرش به وی محبت فراوان می‌نمود و بسیار به او نیکی و شفقت روا می‌داشت. از آنجاکه وی فرزند بزرگ‌تر بود و امام علیه السلام نسبت به وی بسیار تمایل داشت و او را بزرگ می‌داشت، گروهی از شیعیان گمان می‌کردند که او امام پس از حضرت صادق علیه السلام و جانشین پدر است. اسماعیل در زمان حیات پدرش در عریض مدینه از دنیا رفت و پیکر او بردوش مردانی به سوی پدرش در مدینه حمل گردید تا در بقیع به خاک سپرده شد. روایت شده است که ابی عبدالله علیه السلام در مرگ وی بسیار بی‌تابی نموده و اظهار غم و اندوه فراوان کرد؛ پیشاپیش تابوت او با پای برهنه و بدون ردا حرکت می‌کرد و چند مرتبه قبل از دفن دستور داد تابوت را بر زمین نهادند و حضرت چهره اسماعیل را عیان نمود تا مرگ وی را نزد کسانی که به امامت وی مظنون بودند، محقق نماید و در زمان حیات خویش شبیه را از ایشان بزداید. با مرگ اسماعیل کسانی که به امامت وی اعتقاد داشتند، از عقیده خود برگشتند؛ ولی دسته اندکی بر حیات اسماعیل پافشاری کردند که ایشان هم از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام و روات ایشان نبوده، بلکه از مناطق دوردست بودند.^۱

شدت این علاقه حضرت تا آنجا است که حضرت از خداوند درخواست نموده که

۱. مفید، محمد بن محمد، همان، ۲/۲۰۹.

اسماعیل پس از وی زنده بماند،^۱ اما همان‌گونه که خود امام صادق علیه السلام در تسلیت وفات اسماعیل به مفضل، به این نکته اشاره می‌نماید، مشیت الهی بر غیر از این قرار گرفته بود.^۲

به هر روی، با توجه به آنچه گذشت و همان‌گونه که در کلام شیخ مفید رحمته الله اشاره گردید، گروهی از شیعیان در زمان امام صادق علیه السلام گمان داشتند که اسماعیل جانشین حضرت در امامت است.^۳ حتی بنا بر برخی گزارش‌ها، گروهی از ایشان در اصرار بر مدّعی خود با موالیان موسی بن جعفر علیه السلام مباحله نمودند.^۴

گرچه با مشاهده مرگ اسماعیل، غالب ایشان از عقیده خویش بازگشتند، ولی همان‌گونه که در بخش قبل گذشت، با شهادت امام صادق علیه السلام مسئله پیرنگ شده و گروهی با سوءاستفاده از جریان اسماعیل، انشعابات و فرقه‌هایی را در بدنه جامعه شیعی ایجاد کرده و زمینه تردیدافکنی و ابهام‌آفرینی را فراهم نمودند.^۵ مجموعه این ابهامات را در موارد زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱- تخطئه امام صادق علیه السلام به این بهانه که حضرت از امامت اسماعیل خبر داده و با مرگ وی - نعوذ بالله - کذب حضرت آشکار گردیده و این نشانه عدم حقانیت خود آن حضرت در امامت است؛

۲- حیات اسماعیل و تقیّه بودن عمل حضرت در ظاهرسازی دفن وی؛

۳- فوت اسماعیل و جانشینی محمد فرزند وی؛

شخصیت دیگری از امامزادگان که جایگاه وی نسبت به پدرش همانند جایگاه

۱. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۲۱۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳/۲۳۷.

۳. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۳۲۱ و ۳۲۵ و همچنین: صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، همان، ۲/۶۵۷ و همچنین: مسعودی، علی بن الحسین، همان، ۱۹۲.

۴. همان.

۵. نویختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، ۶۵-۶۸.

جناب اسماعیل علیه السلام نسبت به امام صادق علیه السلام بود و سرنوشتی همچون او نیز یافت،^۱ جناب سید محمد علیه السلام، فرزند امام هادی علیه السلام، بود. وی که فرزند ارشد^۲ امام بود، در میان شیعیان به عنوان جانشین حضرت شناخته شده بود،^۳ به گونه ای که وجود و شخصیت امام عسکری علیه السلام را در زمان پدر در پرده قرار داده بود و برخی از شیعیان، حضرت را نمی شناختند.^۴ اما با درگذشت محمد، حقیقت آشکار گردید و توجه شیعیان به جانشین حقیقی حضرت، یعنی امام حسن عسکری علیه السلام، معطوف گردید؛ لکن در این میان گروهی از منحرفین و مطرودین از جامعه شیعی، فرصت را غنیمت شمرده و با استفاده از جایگاه وی و شبهات مرتبط با آن، به تردید افکنی در میان شیعیان در مورد مسئله امامت و رهبری جامعه شیعه پرداختند. آن گونه که خصیمی در *النهاية الكبرى* مطرح می کند، سلسله جنبان این انحراف یکی از غلات به نام فارس بن حاتم معروف به ابن ماهویه و اطرافیان او بوده اند. وی می گوید بعد از امام هادی علیه السلام همه شیعیان متوجه امام عسکری علیه السلام گردیدند، جز طرفداران فارس بن حاتم بن ماهویه که قائل به امامت جعفر بن علی (کذاب) شدند. آن ها می گفتند امام هادی علیه السلام در زمان حیاتش به امامت محمد توصیه می نموده است؛ در حالی که وی در زمان امام هادی علیه السلام از دنیا رفت و حضرت چهار سال و ده ماه، پس از وی هنوز در قید حیات بودند. اما ابن ماهویه مدعی بود که به دستور امام هادی علیه السلام باب و واسطه محمد است. پس از شهادت امام هادی علیه السلام بین شیعیان شک و تردید حاصل شد و در حالی که حق و امامت با امام عسکری علیه السلام بود، جعفر بن

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ۸۲.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۲۴۱/۵۰.

۳. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۲۰۱ همچنین: اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة، ۴۰۵/۲.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۱۴/۲ و ۱۱۷.

علی ادعا نمود که پس از ابن ماهویه او باب و واسطه محمد گردیده است. البته در مورد جعفر، از نظر هواداران او، این ظاهر قضیه است و حقیقت چیز دیگری است که در بررسی وضعیت جعفر کذاب به آن خواهیم پرداخت.

به هر تقدیر مشاهده می شود که جایگاه و کرامت محمد بن علی الهادی علیه السلام در بروز تردید در مسئله امامت و سوء استفاده از آن تأثیرگذار بوده است.

در اینجا باید بر این نکته تأکید گردد که در این دو مورد، تنها جایگاه این دو شخصیت نزد امام است که زمینه را برای سوء استفاده برخی و تحیر برخی دیگر فراهم نموده است و عملکرد ایشان هرگز مدنظر نیست.

۲-۲- سوء استفاده خواص از جایگاه و موقعیت خود

گذشته از موارد فوق که حاکی از سوء استفاده اطرافیان از جایگاه و عملکرد خواص است، در مواردی مشاهده می گردد این خود خواص هستند که با فرصت شمردن جایگاه خویش و به اغراض مختلف، در کسب جایگاه امامت و رهبری جامعه و دامن زدن به تردیدها در این خصوص کوشش کرده اند. در ادامه به مواردی از این دست اشاره می کنیم.

۲-۱- عبدالله فرزند امام صادق علیه السلام معروف به افطح

در مورد عبدالله افطح و عملکرد او باید گفت بنا بر آنچه امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بیان نموده اند، خود عبدالله نسبت به مقام امامت چشم داشته و سوء نیت وی در این زمینه تأثیرگذار بوده است. امام صادق علیه السلام تعرض وی به مقام امامت را پیشگویی نموده و با اشاره به عمر کوتاه وی پس از خویش، موسی بن جعفر علیه السلام را به سکوت در این مورد فرامی خواند.^۲ امام کاظم علیه السلام نیز در مواجهه با افراد مورد

۱. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، ۳۸۴-۳۹۱.

۲. طبری، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامة، ۳۲۸.

و ثوق خویش، پرده از سوء نیت عبدالله برداشته و متذکر می شدند که «یرید عبدالله أن لا یعبد الله!»^۱ آن گونه که روایات اشاره می کنند، امام صادق علیه السلام، به جهت شرایط تقیه و در راستای اخفای امر امامت بردشمنان، خصوصاً منصور دوانیقی، عبدالله را در ظاهر جزء اوصیای خود قرارداد. آگاهان و اهل اطلاع از شیعیان، مانند ابو حمزه ثمالی، از تفسیر و تفصیل این وصیت به خوبی آگاه بودند؛ چنان که ابو حمزه در خصوص این وصیت می گوید:

امام صادق علیه السلام با این وصیت بر فرزند کوچک تر دلالت کرد و بر فرزند بزرگ تر مت نهاد و امر عظیم امامت را مستور نگاه داشت.^۲

وقتی از او تفسیر این کلامش را خواستند، این گونه توضیح داد که وصی قرار گرفتن موسی بن جعفر نشان از آن دارد که فرزند بزرگ تر برای مقام امامت صلاحیت نداشته و دچار آفت است و صلاحیت از آن موسی بن جعفر علیه السلام است؛ و با وصی قرار دادن منصور، بهانه را از وی برای تعرض به جانشین حضرت گرفت؛ چرا که اگر او سؤال کند که وصی جعفر کیست، خواهند گفت خود توهستی!

اما بی شک، این وصیت، در کنار فرزند بزرگ تر بودن عبدالله، می توانست زمینه را برای تحیر ضعفای شیعه فراهم سازد؛ و گرچه در ابتدا جمع کثیری نیز بر گرد وی اجتماع نموده بودند، اما با روشنگری بزرگانی چون هشام بن سالم و مؤمن طاق که خود به هدایت امام کاظم علیه السلام از چنگال شک و تردید رهایی یافته بودند، جمعیت از گرد وی پراکنده شدند، به جز افراد معدودی چون عمّار سابطی و همراهان وی.^۳ همان گونه که گفته شد، عمر عبدالله پس از امام صادق علیه السلام چندان به دنیا نبود و تنها پس از هفتاد روز^۴ درگذشت و غالب آن معدود فطحیان نیز به امامت امام کاظم علیه السلام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۱۹۳.

۲. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج والجرائح، ۱/۳۲۸.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۱۹۱.

۴. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۲۵۴.

رجوع نمودند.^۱ بی شک فرزند پسر نداشتن عبدالله می توانسته در این مسئله مؤثر بوده باشد.^۲

۲-۲-۲- تحركات بنی الحسن علیهم السلام

از جمله کسانی که با پشتوانه نسبی و اجتماعی خویش درصدد دست اندازی به جایگاه رهبری در جامعه شیعی بوده و در این زمینه فعالیت های گسترده ای نیز ترتیب دادند، می توان به شاخه ای از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام با سردمداری عبدالله محض، فرزند حسن مثنی، اشاره نمود.

اگرچه هیچ یک از فرزندان امام حسن علیه السلام پس از وی و عمویشان امام حسین علیه السلام ادعای امامت نکرد و حتی برخی چون عبدالله، عمرو قاسم در کربلا جان خویش را فدای امام حسین علیه السلام نموده و برخی چون حسن مثنی، طعم اسارت را چشیدند،^۳ اما این رویه در نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام، از حسن مثنی، تداوم نیافت و عبدالله محض، فرزند وی، در راستای کسب جایگاه امامت و رهبری شیعیان و با توجه به احترامی که نزد مردم به جهت نسبش داشت،^۴ تحركاتی را آغاز نمود. در این راستا وی در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام ادعای امامت نمود و حتی امامت امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام را به چالش کشید!^۵ وی از آنجاکه در برابر حضرات علیهم السلام منطق قابل قبولی نداشت، حتی دامن خویش را به توهین به ایشان آلود!^۶

۱. افراد انگشت شماری بر عقیده خویش پس از عبدالله باقی ماندند؛ چون عمار سابطی تا پایان عمر (خوئی، ابوالقاسم، همان، ۲۶۳/۱۲) و عبدالله بن هلیل که در زمان امام هادی علیه السلام از این عقیده برگشت (کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۲۰۳) و بنو فضال (صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۴/۵۴۲).

۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل والنحل، ۱/۱۶۷.

۳. مفید، محمد بن محمد، الأرشاد، ۲/۲۳-۲۶.

۴. طبری، محمد بن جریر بن رستم، همان، ۳۰۰.

۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۱۵۶.

۶. طبری، محمد بن جریر بن رستم، همان، ۲۴۲ و ۳۰۰.

در اینکه عبدالله محض و فرزندانش چه داعیه‌ای داشته و از ائمه علیهم‌السلام چه می‌خواسته‌اند، می‌توان به گزارش‌های تفصیلی مرحوم مفید در *ارشاد*^۱ و مرحوم کلینی در *کافی*^۲ مراجعه نمود.

شواهد تاریخی بر آن دلالت دارد که عبدالله محض و فرزندانش در ابتدای امر، با توجه به آموزه‌های زیدیه که جهاد و قیام را در امر پیشوایی ضروری می‌دانستند، با ایشان قرابت پیدا نموده و تحت عنوان قیام مسلحانه رهبری ایشان را به دست گرفتند.^۳ در زمانی که هرج و مرج، حکومت امویان را فرا گرفته بود و پیش از اینکه بنی‌العباس زمام امور را به دست گیرند، عبدالله محض گروهی از موجهین و بزرگان بنی‌هاشم و نزدیکان ایشان از بنی‌العباس را گرد هم جمع نموده و تحت عنوان مهدویت فرزندش محمد (نفس زکیه)، از ایشان بیعت می‌گیرد و همه ایشان نیز حاضر به بیعت می‌شوند. امام صادق علیه‌السلام که پس از بیعت ایشان به آن‌ها ملحق می‌گردد، وقتی با این درخواست عبدالله مواجه می‌شود، در پاسخ درخواست وی می‌گوید اگر تحت عنوان مهدی موعود برای فرزندت بیعت می‌گیری، بدان که نه زمان، زمان او است و نه محمد، مهدی موعود! اما اگر می‌خواهی برای امر به معروف و نهی از منکر او را به قیام و ادارنمایی، ما تو را به عنوان بزرگ خویش رها نکرده و با این عنوان با او بیعت می‌کنیم. عبدالله از این کلام حضرت رنجیده و حضرت را به حسادت نسبت به فرزندش متهم می‌کند! حضرت نیز در جواب، سرانجام بی‌نتیجه و رقت بار این ماجرا را برای وی متذکر شده و جمع ایشان را ترک می‌نمایند.^۴

اما این آخرین باری نبود که عبدالله در این زمینه با حضرت گفتگو نمود، بلکه پس از آنکه محمد نفس زکیه، با به حکومت رسیدن منصور دست به قیام زد و

۱. مفید، محمد بن محمد، همان، ۲/ ۱۹۰-۱۹۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۱۱-۲۳۵.

۳. صفار، محمد بن حسن، همان.

۴. مفید، محمد بن محمد، همان، ۲/ ۱۹۲.

از مدینه متواری گردید،^۱ پدرش عبدالله نزد امام صادق علیه السلام آمده و در مورد یاری فرزندش با حضرت گفت وگویی را ترتیب داد. عبدالله موافقت امام صادق علیه السلام را دارای نقشی اساسی و راهبردی در به نتیجه رسیدن قیام فرزندش، محمد، می دانسته است؛ لذا چندین مرتبه با ایشان در این خصوص به گفت وگو نشست. در این مذاکرات وی با وجود بزرگ‌تر بودن خود و برخی از بنی هاشم نسبت به امام صادق علیه السلام، فضیلت و جایگاه ایشان را در میان مردم غیرقابل قیاس دانسته و اشاره می‌کند که اگر ایشان به حمایت محمد اقدام نماید، بنی هاشم و قریش و شیعیان یکپارچه با وی همراه می‌گردند. حضرت در جواب، سالخورده‌گی و ضعف جسمانی خود را مانع این کار برمی‌شماردند. عبدالله اشاره می‌کند که فقط اعلام موافقت و تأیید این قیام را از حضرت خواسته و انتظار همراهی و اقدام فیزیکی را ندارد. حضرت اما در پاسخ، وی را از تعرض به مسئله قیام و حکومت بر حذر می‌دارند. عبدالله در ادامه به امام حسین علیه السلام تعرض کرده و می‌گوید چرا حضرت پس از خویش امامت را به بزرگ‌ترین فرزند امام حسن علیه السلام واگذار ننموده و خود و فرزندان خویش را بر امام حسن علیه السلام و فرزندانش، مقدم نمود؟! امام صادق علیه السلام ضمن تبیین این نکته که امر امامت به دست خدا و رسول و خارج از اختیارات علیهم السلام است، عبدالله را به حفظ حریم‌ها و حرمت‌ها متذکر می‌شود و از بی‌نتیجه بودن این قیام خبر می‌دهد. حدود بیست روز پس از این مذاکره است که عبدالله بن حسن و جمعی از خویشان به دستور منصور، جهت دست یافتن به محمد بن عبدالله و یارانش گروگان گرفته می‌شوند. امام صادق علیه السلام در جریان این وقایع به شدت از کرده منصور در حق بنی هاشم متأثر می‌گردد و در اثر آن مدتی را در بستر بیماری به سر می‌برند.

با جان دادن عبدالله در زندان منصور، محمد قیام خویش را اظهار نموده و به مدینه

۱. یعقوبی فاصله قیام تا کشته شدن محمد را ۱۴۰ تا ۱۴۵ ق. ذکر می‌نماید. رک: ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ۲/ ۳۶۹ و ۳۷۶.

حمله کرده و حاکم مدینه یعنی ریاح بن عثمان را به زندان می‌افکنند. وی پس از مشورت با بزرگان و افسران لشکر خویش، تصمیم می‌گیرد از بزرگان مدینه بیعت گرفته و ایشان را با خود همراه سازد. در این میان او از برترین ایشان یعنی امام صادق (علیه السلام) آغاز می‌کند تا به تعبیری، دیگران بر خود قیاس کنند!

حضرت احضار گردیده و محمد از ایشان درخواست بیعت می‌کند. امام (علیه السلام) ابا فرموده و بیعت را بدون وجه دانسته و اخطار به پدرش عبدالله و نادیده گرفته شدن آن و عاقبت سوءش را متذکر می‌گردد؛ محمد اما بر خواسته‌اش اصرار می‌ورزد؛ و حضرت سالخوردگی و عدم توانایی حتی در انجام امور شخصی خویش را بهانه می‌آورد. محمد اظهار می‌کند که هدفش تنها استفاده از جایگاه و منزلت امام (علیه السلام) به عنوان حامی و هوادار است و حضرت باز هم از قبول پیشنهاد وی امتناع می‌ورزد و در نهایت پس از بی‌احترامی‌هایی که در حق ایشان روا داشته می‌شود، به زندان افکنده شده و بخشی از اموالشان مصادره می‌گردد. از اطرافیان ایشان نیز کسانی که حاضر به بیعت نگردیده بودند اسیر می‌شوند که در این میان می‌توان به اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر طیار اشاره نمود که به علت عدم بیعت با محمد، به دستور او و توسط خویشان خود به قتل رسید. پس از مدتی حضرت از زندان آزاد گردید و در نهایت ماجرای محمد نفس زکیه، با کشته شدن او توسط لشکریان منصور در رمضان سال ۱۴۵ هـ. ق به پایان رسید.^۱

اما این پایان ماجراجویی‌های نوادگان امام حسن (علیه السلام) نبود و پس از محمد، برادرش ابراهیم در بصره قیام نمود^۲ و پس از وی نیز برادر دیگرش یحیی علیه هارون الرشید قیام کرد و پس از محبوس شدن، در زندان هارون از گرسنگی جان داد.^۳ وی نیز مانند پدر و برادرش، پس از دعوت امام کاظم (علیه السلام) به بیعت و عدم موافقت حضرت،

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۲۱۱-۲۳۵.

۲. ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ۲/۳۷۷.

۳. همان، ۲/۴۰۸.

ایشان را با گستاخی فراوان، به ادّعی آنچه حق ایشان نبوده، یعنی همان امامت و رهبری، متّهم می نماید!

از آنچه گذشت و با ملاحظه روایات دیگر، استفاده می شود که نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام از قیام و ادّعی حکومت، نیت خالصانه ای نداشته و با وجود علم به حقانیت بنی الحسین علیهم السلام، حسادت و دنیاطلبی، ایشان را به چنین اقداماتی واداشته است.^۲ به هرتقدیر دعوت و حرکت ایشان برای مدّتی به نسبت طولانی، مسئله رهبری جامعه شیعی را دچار تزلزل و چالش نمود.

نکته دیگری که در این زمینه قابل توجه است اینکه روایاتی در کتاب کافی حاکی از آن است که ایشان در راستای جلب اعتماد اطرافیان به دروغ ادّعی نمودند میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چون شمشیر و مصحف و ... که از نشانه های امامت بوده، نزد ایشان است.^۳

۲-۲-۳- جعفر فرزند امام هادی علیه السلام معروف به جعفر کذاب

شخصیت دیگری که فریب جایگاه خود را خورد و به ناحق مدّعی مقام امامت گردید، فرزند امام هادی علیه السلام به نام جعفر بود. وی به جهت همین ادّعی کذبش و با توجه به روایاتی که در مورد وی، در باب وجه تسمیه جعفر بن محمد علیه السلام به صادق آمده است، به جعفر کذاب شهرت دارد.

در مورد شاخصه های فکری و اخلاقی وی نکات مختلفی در روایات وجود دارد که حاکی از بی بهره بودن او از علم به احکام شریعت و آموزه های دینی است. وی به دنبال دست یابی به سحر و تردستی بوده و در این مسیر حتی از ترک واجباتی چون نماز هم ابایی نداشته^۴ و اهل لهو و لعب و خوش گذرانی و شرب مسکرات

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۲۳۷.

۲. همان، ۱/۵۹۷ و ۲/۵۷.

۳. همان، ۱/۵۷۸ و ۵۹۷ و ۵۹۸.

۴. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ۲۸۹.

بوده است.^۱ در جریان شهادت امام عسکری علیه السلام وی به نوعی از خانواده حضرت جاسوسی نموده و دستگاه خلافت عباسی را جهت دستیابی به جانشین حضرت یاری می نمود.^۲ پس از شهادت امام عسکری علیه السلام وی خود را در مقام صاحب عزای حضرت قرار داده و مردم از سوئی به او تسلیت و از سوئی جانشینی وی در مقام امامت را تهنیت می گفتند.^۳ مرحوم مفید در ارشاد با اشاره به عملکرد جعفر پس از برادرش می گوید:

وی شیعیان و اصحاب برادرش را به جهت انتظار و اعتقاد به وجود فرزند برای حضرت سرزنش نموده، ایشان را فریفت و با ترساندن، آنها را پراکنده و متفرق نمود. با عملکرد وی، بازماندگان امام عسکری علیه السلام دچار مصیبت های عظیمی چون دستگیری، حبس، تحقیر و تهدید گردیدند.^۴

وی به اطراف نامه می نوشت و خود را جانشین برادر و امام معرفی می نمود.^۵ گروهی از اطرافیان نیز وی را به عنوان وارث حضرت عسکری علیه السلام و امام پس از او به دیگران معرفی می کردند.^۶ وی برای کسب پایگاه اجتماعی و تقویت آن علاوه بر رساندن اخبار خانواده و بازماندگان حضرت عسکری علیه السلام به دستگاه خلافت، حاضر بود در قبال پذیرش جایگاه وی به عنوان مرجع رهبر شیعیان، سالیانه مبلغ بیست هزار دینار به دستگاه خلافت پرداخت نماید.^۷

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۱۸/۲ و همچنین: صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ۴۷۵/۲ و ۴۷۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۱۸/۲.

۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، همان، ۴۷۵/۲.

۴. مفید، محمد بن محمد، الأرشاد، ۳۳۶/۲.

۵. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ۴۶۸/۲.

۶. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، همان، ۴۷۶/۲ و ۴۷۷.

۷. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۲۱/۲.

جعفر نه تنها پس از امام عسکری علیه السلام که حتی در زمان حیات حضرت نیز حاشیه ساز بود و طرفداران ابن ماهویه وی را جانشین او و باب برادرش محمد که در نظر ایشان غایب و در حقیقت در گذشته بود، می دانستند. پس از امام عسکری علیه السلام نیز ابن ماهویه و هوادارانش به نام جعفر و امامت او اموال و وجوهات مردم را دریافت و به مصرف شخصی می رساندند. جعفر نیز از ایشان تبری جسته، آن‌ها را ملعون خوانده و می گفت من جانشین برادرم حسن بن علی علیه السلام هستم نه باب یا جانشین محمد و نه جانشین پدرم علی بن محمد علیه السلام. وقتی از او سؤال می شد که از اجدادتان نقل گردیده که پس از حسن بن علیه السلام امامت در دو برادر جمع نمی شود، می گفت بداء حاصل شده است!

به هر حال، گرچه جعفر در توجه دادن شیعیان به خود توفیق چندانی نیافت،^۲ اما از هیچ تلاشی نیز در این زمینه فروگذار نکرد.

۲-۲-۴- سردمداران واقفه

گرچه مسئله توقّف بر امامت یکی از ائمه علیهم السلام، منحصر به امام کاظم علیه السلام نبوده و به طور عام هر یک از ائمه علیهم السلام با توقّف بخشی از اطرافیان بر امامت امام سابق، رویارو بوده‌اند،^۳ اما به جهت فراگیری و به جهت سردمداران و مروّجین وقف و نوع عملکرد ایشان، مسئله توقّف بر امامت امام کاظم علیه السلام، در زمان امام رضا علیه السلام صورتی بارز و برجسته تر به خود می گیرد؛ به گونه ای که هرگاه وقف و واقفه به صورت مطلق به کار برده شود، به وقف بر امام کاظم علیه السلام انصراف دارد. در ادامه علل زمینه ساز بروز این اندیشه در زمان امام رضا علیه السلام و میزان تأثیرگذاری آن را بررسی می کنیم.

مؤسّسین و مروّجین وقف، چهار نفر هستند که عبارت‌اند از علی بن ابی حمزه

۱. خصبی، حسین بن حمدان، همان، ۳۸۴-۳۹۱.

۲. مفید، محمد بن محمد، همان، ۳۳۶/۲.

۳. نوبختی، حسن بن موسی، همان، ۸۲.

بطائنی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی الرواسی^۱ و احمد بن ابی بشر السراج.^۲

زمینه بروز و ظهور این تفکر آن بود که چون امامت امام کاظم (علیه السلام) با حکومت هارون الرشید مصادف گردید و دشمنان حضرت فراوان شدند، حضرت قادر نبود اموال گردآوری شده را بین اطرافیان و موالیان خویش تقسیم نماید، مگر تعداد محدودی که در ازداری ایشان هیچ تردیدی وجود نداشت. لذا اموال بر روی هم جمع می شد و ایشان نیز برای اینکه از مظان اتهام هارون مبنی بر زمینه سازی حضرت برای خروج علیه وی که زمینه آن با سعایت بدخواهان و فرصت طلبان نزد هارون فراهم آمده بود، دور بماند، از نگهداری اموال نزد خود پرهیز داشتند. در نتیجه این مبالغ هنگفت، در دست نمایندگان حضرت باقی می ماند. لازم به ذکر است، بنا بر عقیده مرحوم صدوق، این اموال جزء حقوق فقراء و مستمندان نبود، بلکه هدایا و نذوراتی بوده که محبتان و موالیان حضرت برای ایشان ارسال می نمودند.^۳

با شهادت امام کاظم (علیه السلام)، امام رضا (علیه السلام) رویه ای دیگر در پیش گرفته و با اطلاع از اینکه گزندی از جانب هارون متوجه ایشان نیست، آشکارا امامت خویش را ابراز نمود^۴ و در نتیجه هیچ مانعی برای دریافت و هزینه کردن مبالغ موجود نزد وکلای پدر بزرگوارشان نداشت. بر همین اساس، اگر وکلای امام کاظم (علیه السلام) امامت امام رضا (علیه السلام) را می پذیرفتند، همان گونه که حضرت مطالبه فرموده بودند باید اموال در اختیار خویش را به ایشان باز پس می دادند؛ لذا شعله های طمع و دنیا طلبی در ایشان افروخته گردید، اموال را مصادره نموده و برای توجیه ممانعت خویش از ارسال اموال نزد حضرت (علیه السلام)، امامت ایشان را انکار کرده و به مهدویت و غیبت امام کاظم (علیه السلام)

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ۶۳.

۲. همان، ۶۶.

۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ۱/۱۱۴.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۵۶۸ و ۱۵/۵۸۴.

قائل شدند.^۱ مطابق گزارش‌های موجود، علی بن ابی حمزه^۲ سی هزار دینار، عثمان بن عیسی سی هزار دینار و پنج جاریه، زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار و احمد بن ابی بشرده هزار دینار در اختیار داشتند که همه را به نفع خویش ضبط نمودند.^۳

ایشان که خود به خوبی با حقیقت امر آشنا بوده و به حقانیت حضرت اعتراف داشتند،^۴ در تعقیب اهداف خویش هم‌زمان دوراهکار را در پیش گرفتند؛ از سویی به تطمیع و فریفتن بزرگان شیعه پرداخته و ایشان را از ترویج امامت امیرالمؤمنین و مخالفت با اندیشه وقف بر حذر می‌داشتند؛ به عنوان نمونه به یونس بن عبدالرحمن وعده ده هزار دینار دادند که وی نپذیرفت، اما به خلاف وی، افرادی چون حمزه بن بزیع، حسین بن ابی سعید المکاری و عبدالکریم بن عمرو الخثعمی و امثال اینان، نتوانستند در برابر این پیشنهادها مقاومت کنند.^۵

در کنار این عملکرد، از سوی دیگر به امام رضا علیه السلام مراجعه نموده و با ایراد شبهاتی خاص، صلاحیت حضرت برای تصدی مقام امامت را زیر سؤال می‌بردند. شبهاتی از این دست که: ۱- فرزند دار نشدن حضرت نشانه عدم صلاحیت ایشان برای تصدی منصب امامت است.^۶

۲- علی بن موسی علیه السلام اگر امام بود، بایستی امور کفن و دفن حضرت کاظم علیه السلام را بر

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ۶۵.

۲. البته آن‌گونه که حمیری در قرب الاسناد نقل می‌کند، در مورد ابن ابی حمزه علاوه بر مسائل مالی، سوء برداشت وی از برخی روایات موجود و اصرار و لجاجت بر این برداشت سوء نیز در انحراف وی مؤثر بوده است. رک: حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ۳۴۸-۳۵۲.

۳. همان، ۶۴-۶۶.

۴. در مورد زیاد قندی، رک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۷۵/۲؛ و در مورد بطائنی و ابن ابی بشر، رک: طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ۶۶.

۵. همان، ۶۳ و ۶۴.

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۹۹/۲ و ۱۰۱/۲ و ۲۰۱/۲. رک: طوسی، محمد بن حسن، همان، ۲۲۴.

عهده می‌گرفت و حال آنکه در زمان رحلت و دفن حضرت در بغداد، ایشان در مدینه بودند^۱.

۳- اگر امام رضا علیه السلام به واقع امام بود، مانند آباء خویش، از بیم گزند عباسیان امامت خود را مخفی نموده و این‌گونه آن را علنی نمی‌ساخت^۲.

۴- ایشان صلاحیت امامت را ندارد، چون پدرش به وی وصیت نموده است^۳. در کنار این رفتار وکلای حضرت کاظم علیه السلام، مع الاسف برخی از بستگان و اقربای حضرت رضا علیه السلام نیز به تقویت این شبهات و ترویج وقف می‌پرداختند؛ به‌گونه‌ای که در مورد این عملکرد ایشان، در روایات از زبان اصحاب آمده است «لَقَدْ بَغَى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ» و جناب علی بن جعفر رضی الله عنه در تکمیل این سخن می‌گوید: «وَنَحْنُ عُمُومَتُهُ بَعَيْنَا عَلَيْهِ»^۴.

در این مورد، گذشته از زیرسؤال بردن و به چالش کشیدن آنکه امام جواد علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام باشد - ماجرای که جناب علی بن جعفر رضی الله عنه به تفصیل به آن اشاره می‌نماید^۵ - می‌توان به ابراهیم، برادر حضرت اشاره نمود که ابایی از ترویج وقف نداشت^۶ و این تفکر به‌طور متعصبانه در فرزندان وی تا نسل‌ها ادامه داشت؛ به‌گونه‌ای که حتی با دیدن کرامات امام عسکری علیه السلام حاضر به اعتراف به حق نشدند!^۷ انگیزه ایشان در این زمینه، حسادت به امام رضا علیه السلام و طمع در میراث آن حضرت بود؛ امری که با حضور امام جواد علیه السلام از آن بی‌بهره می‌گشتند!^۸

۱. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۴۶۴.

۲. همان و همچنین رک: مسعودی، علی بن الحسین، همان، ۲۰۶.

۳. طبری، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامة، ۳۶۳.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۰۵/۲.

۵. همان.

۶. همان، ۲۷۴/۲.

۷. همان، ۶۲۳/۲.

۸. همان، ۸۵/۲.

از مجموع آنچه در این بخش گذشت به وضوح دانسته می‌شود که برخی از خواص خویشان و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام به انگیزه حسادت، دنیاطلبی و جاه‌طلبی، با مداخله یا تشکیک در شئون و جایگاه امامت، زمینه تردید و سرگردانی شیعیان در تشخیص مصداق امام علیهم‌السلام را فراهم می‌نمودند.

۳- عامل سوم: آموزه مهدویت و چالش‌های مرتبط با آن

یکی از آموزه‌های دینی که از نقشی تعیین‌کننده در مکتب تشیع و فراتر از آن برخوردار است و به نوعی منشأ امید و پشتوانه تحمل نا‌ملایمتی‌ها در طول تاریخ این مکتب به شمار می‌رود، آموزه متعالی مهدویت و انتظار ظهور منجی است. این آموزه از همان ابتدای ظهور و بروز اسلام، همزاد او بوده و در موارد گوناگون توسط پیامبر اسلام تبیین گردیده است، به‌گونه‌ای که روایات مرتبط با آن، نه تنها نزد شیعیان که نزد اهل سنت نیز از تواتر برخوردار است.^۱ بررسی شواهد تاریخی نشان‌دهنده آن است که این آموزه، در موضوع مورد بحث این رساله، یعنی تشخیص مصداق امام علیهم‌السلام، تأثیرگذار بوده است. چگونگی تأثیرگذاری این حادثه در دو بُعد قابل بررسی است:

۳-۱. چالش‌های مرتبط با سوءاستفاده از این آموزه قبل از ولادت مهدی علیه‌السلام در خصوص مورد اول، همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، در طول تاریخ امامت، به‌طور غالب، هرگاه یکی از ائمه علیهم‌السلام به شهادت می‌رسید، بخشی از طرفداران ایشان هرچند اندک، در امامت او توقف نموده و امامت جانشین وی را نمی‌پذیرفتند؛ تا جایی که نوبختی در این باره می‌گوید: «كُلُّ مَنْ مَضَى مِنْهُمْ، فَلَهُ وَاقِفَةٌ قَدْ وَقَفَتْ عَلَيْهِ»^۲ گذشته از انگیزه این افراد در طرح این مدعا، ایشان نیازمند این بودند که گفته

۱. ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۳۵۸/۶.

۲. نوبختی، حسن بن موسی، همان، ۸۲.

خویش را به لحاظ عقیدتی برای مخاطبین خود موجّه نمایند. آن‌گونه که از روایات و گزارش‌های تاریخی به صراحت استفاده می‌شود، تنها منبع استخراج این توجیهات، سوءاستفاده از آموزه مهدویت بوده است. ایشان امام سابق یا مقتدای خویش را مهدی و قائم معرّفی نموده و عدم درک حضور وی را غیبت می‌شمردند و اطرافیان را به انتظار ظهورش فرامی‌خواندند. از سوی دیگر نیز افرادی که قصد داشتند زمام امور و رهبری اجتماع را در اختیار بگیرند، یکی از راهکارهایشان در ترویج گفته‌هایشان، ادّعای مهدویت در جامعه شیعه تحت فشار و خفقان دستگاه حاکمه و تشنه آزادی و عدالت بوده است. در ادامه به بررسی برخی شواهد در این خصوص می‌پردازیم.

به عنوان نمونه بارز اول، به طرفداران محمد حنفیه اشاره می‌کنیم. ایشان به بهانه غیبت وی در کوه رضوی، مرگ وی را انکار کرده و مدّعی مهدویت وی گردیدند و با ادّله‌ای واهی چون اینکه وی پرچم‌دار جنگ جمل بوده، فرزند علی علیه السلام است، نام او و نام پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام، همانم رسول خدا و پدرش بوده است - چه این که عبدالله نیز یکی از نام‌های حضرت امیر علیه السلام است - و ادّله دیگری چون این، دست می‌آویختند.^۱ تفکرات ایشان با این دست توجیهات تا زمان امام صادق علیه السلام وجود داشته است و این حیان سزاج است که نزد امام صادق علیه السلام آمده و سخن از زنده بودن محمد حنفیه و شباهت سرانجام وی با عیسی بن مریم علیه السلام می‌راند! حضرت نیز با نقل خاطره پدر بزرگوارشان از ماجرای وفات محمد حنفیه، متذکر می‌شوند که میراث وی قسمت گردیده، زنان وی به ازدواج دیگران درآمده‌اند و از سویی دیگر مرگ عیسی بردشمنان وی مشتبه گردید، نه نزدیکان و یارانش. اما حیان نپذیرفته و به فرموده امام صادق علیه السلام، با وجود شواهد و قرائن متقن، از آن‌ها اعراض کرده و خود را فریفت!^۲ گروهی اما با پذیرش مرگ محمد حنفیه، به سراغ فرزندان وی رفته و مهدی موعود را در ایشان جستجو می‌نمایند؛ به‌گونه‌ای که نوبختی در مورد ایشان

۱. مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، ۲۹۶ و ۲۹۷.

۲. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۳۱۴-۳۱۶.

می‌گوید کیسانیه (هواداران محمد حنفیه و فرزندانش)، هیچ‌کدام امامی نداشته و همگان منتظر مردگان هستند!

به عنوان موردی دیگر از این مجموعه می‌توان به عبدالله محض و محمد فرزندش اشاره نمود. همان‌گونه که گذشت عبدالله محض نیز با همین مدعا برای فرزندش محمد نفس زکیه بیعت گرفته و محمد نیز با همین مدعا علیه منصور دوانیقی و عباسیان قیام نمود. امام صادق علیه السلام نیز بر همین اساس از حمایت و هم‌داستانی با ایشان امتناع ورزید؛ وگرنه با اصل قیام علیه بنی‌امیه و برپایی امر به معروف و نهی از منکر در آن ظرف زمانی مخالفتی نداشت.^۲

اما شاهی دیگر بر سوء استفاده از آموزه مهدویت، مربوط به واقعه است. می‌توان گفت بیشترین بهره از این آموزه را وکلای امام کاظم علیه السلام در توجیه توطئه خویش علیه امام رضا علیه السلام بردند. به نظر می‌رسد در خصوص توفیق ایشان در این رویکرد، گذشته از جایگاه ویژه سران وقف که به آن اشاره شد، سه عامل دیگر دارای تأثیر قابل توجهی بوده است.

عامل اول را می‌توان فشار و اختناق حاکم بر جامعه شیعیان دانست. جامعه شیعه که در برهه‌ای از زمان قبل از به حکومت رسیدن منصور دوانیقی در گشایش به سر می‌برد، با به حکومت رسیدن وی، تحت فشار و اختناق فراوانی قرار گرفت و این شرایط در زمان هارون الرشید شدت یافت. طبیعی است که در چنین شرایطی جامعه شیعی بیشتر بر روایات و اخبار غیبت و ظهور منجی متمرکز گردیده و آرزوی تحقق آن را در سرپیروانند و به هرنمایی که این بشارت را برای وی به ارمغان آورد دل بسپرد. مرحوم مجلسی اول، به این نکته این‌گونه اشاره می‌نماید:

ظاهر این است که ائمه علیهم السلام می‌دانسته‌اند که ایشان قائم نبوده و امام قائم امام دوازدهم است، اما نزد ضعفای شیعه به این نکته تصریح

۱. نوبختی، حسن بن موسی، همان، ۳۱ و ۳۶.

۲. مفید، محمد بن محمد، الأرشاد، ۱۹۲/۲.

نمی نمودند؛ زیرا شیعیان امید داشتند امامی که در زمان آن‌ها است همان امام قائم باشد تا آن‌ها را از ظلم دشمنان رها نماید، لذا اگر به ایشان می‌گفتند که این امام دوازدهم است که خروج خواهد نمود آن هم پس از غیبتی طولانی، شیعیان مأیوس می‌گشتند.^۱

عامل دوم، حبس مستمر امام کاظم علیه السلام و عدم دستیابی مستقیم شیعیان به ایشان در اواخر عمر از سوی و گستردگی جامعه شیعه از سوی دیگر و به دنبال آن برپایی و اهمیت یافتن سیستم وکالت بود. گذشته از فضای اختناق دوره منصور و مهدی و هادی عباسی، امام کاظم علیه السلام که در ابتدا با علم امامت خویش و با فراست، توانسته بود سوءظن هارون الرشید را در مورد خویش برطرف نماید،^۲ در نهایت به جهت سعایت برخی از اطرافیان^۳ و سهل‌انگاری برخی از شیعیان،^۴ توسط هارون الرشید در زندان گرفتار آمد. در مجموع این زندان‌ها در مدت چهار سال پایانی عمر حضرت،^۵ شیعیان را از ارتباط مستقیم با ایشان محروم نمود. شدت این تأثیرگذاری را می‌توان از این کلام یحیی بن خالد برمکی استفاده نمود که می‌گوید:

من دین رافضه را به تباهی کشاندم! چراکه ایشان معتقدند دین تنها با امام زنده پای برجا است و حال آنکه در حال حاضر نمی‌دانند که آیا امامشان زنده است یا مرده!^۶

از سوی دیگر در این دوره جامعه شیعی گسترش یافته بود و ارتباط مستقیم با حضرت

۱. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین، ۱۳/۲۴۲.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۲۳۷-۲۳۹.

۳. همان، ۲/۵۶۳-۵۶۵.

۴. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۲۷۰.

۵. از سال ۱۷۹ تا ۱۸۳ هجری قمری. رک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۵۳۹.

۶. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۲۶۶: «قَدْ أَفْسَدْتُ عَلَى الرَّافِضَةِ دِينَهُمْ لِأَنَّهُمْ يُزَعَمُونَ أَنَّ الدِّينَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ وَهُمْ لَا يَدْرُونَ أَنَّ إِمَامَهُمُ الْيَوْمَ حَيٌّ أَوْ مَيِّتٌ!»

برای همگان فراهم نبود. به جهت رفع این نقیصه، مجموعه‌ای از افراد به عنوان وکلای حضرت، اموال مربوط به ایشان را دریافت و اخبار را منتشر می‌نمودند. این مسئله براهمیت جایگاه ویژه ایشان نزد شیعیان می‌افزود.

عامل سوم را شاید بتوان وجود روایاتی دانست که در آن‌ها به قائم بودن امام کاظم علیه السلام اشاره شده است؛^۱ تا آنجا که برخی شیعیان به محضر امام کاظم علیه السلام مراجعه نموده و از حضرت در این زمینه توضیح می‌خواستند.^۲ علاوه بر این، روایاتی در این معنا وجود دارد که گاهی ممکن است یکی از ائمه به خودش چیزی را نسبت دهد که در فرزندانش تحقق خواهد یافت.^۳ شواهد حاکی از آن است که برخی از این روایات ناظر به همان حدیثی است که در آن از قائم بودن امام کاظم علیه السلام سخن رفته است.^۴ این روایات از سویی، هم زمینه را برای تردید برخی از شیعیان آماده می‌نمود^۵ و هم موجب سوء برداشت و کج فهمی و لجاجت برخی دیگر می‌شد^۶ و هم اینکه بستری بود برای جعل احادیثی در همین راستا توسط واقفه.^۷

۱. به نظر می‌رسد روایات یادشده در پاسخ به شیعیانی است که گشایش سیاسی و قیام برای دستیابی به فرصت‌های سیاسی را از امام صادق علیه السلام مطالبه می‌نمودند و حضرت وعده می‌دادند که این مهم در زمان این فرزندم رخ می‌دهد؛ لکن چنانکه از برخی روایات برمی‌آید، چون برخی شیعیان این موضوع را افشا نمودند، قیام امام کاظم علیه السلام منتفی گردید. رک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۲۴۱.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ۱.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۷۰۶.

۴. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، ۳۵۹.

۵. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ۴۱ و همچنین رک: حمیری، عبد الله بن جعفر، همان، ۳۳۰ و همچنین رک: خزاز قمی، محمد بن علی، همان، ۲۶۹.

۶. حمیری، عبد الله بن جعفر، همان، ۳۴۸-۳۵۲. همان‌گونه که از بیان مرحوم مجلسی در بحار پس از نقل این روایت استفاده می‌شود، امام رضا علیه السلام وجود این روایات را تلویحاً تأیید کرده، لکن ابن ابی حمزه را در سوء فهم و لجاجتش تقبیح می‌نماید. رک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۲۶/۲۲۴.

۷. مرحوم شیخ طوسی به مجموعه‌ای از این روایات اشاره نموده است. رک: طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ۴۳-۶۳.

با توجه به این موارد، وقف بر امام موسی کاظم علیه السلام با استفاده از آموزه مهدویت توانست تأثیر چشمگیر و قابل توجهی در شناخت شیعیان نسبت به امام حاضر داشته باشد؛ به گونه ای که یاران نزدیک علی بن موسی علیه السلام نیز در شهادت امام کاظم علیه السلام تردید کرده، حقیقت را از حضرت جو یا می شدند^۱.

۳-۲. چالش های مرتبط با ولادت و امامت حضرت مهدی علیه السلام

و اما در مورد چالش های مرتبط با امامت خود حضرت ولی عصر علیه السلام باید گفت از آنجاکه دستگاه خلافت عباسی، با توجه به شناختی که با آموزه مهدویت داشت^۲، هلاکت خویش را در تولد منجی بشارت داده شده می دید، از آن رو به شدت در پی اطلاع از ولادت وی و حذفش از معادله قدرت بود. آن ها به همین جهت ائمه علیهم السلام را در حصر قرار داده و خانواده ایشان را حتی از درون، چنان که در تعاملات جعفر کذاب گذشت، زیر نظر گرفتند؛ همین امر باعث گردید ولادت ولی عصر علیه السلام مخفیانه و به دور از اطلاع اطرافیان صورت گرفته و جز تعداد اندکی از شیعیان که آزمون صداقت خویش را گذرانده بودند، کسی از ولادت حضرت آگاه نشود. همان گونه که گذشت، همین امر باعث گردید گروهی در امامت امام حسن عسکری علیه السلام به جهت عقب نداشتن، تردید نمایند؛ گروهی نیز بر حضرت وقف نمودند و گروهی نیز فریب جعفر کذاب را خوردند. شرایط به گونه ای شد که دوره پس از حضرت، دوره حیرت نامیده شد^۳.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۲۷۴.

۲. شاهد مهم بر اشراف ایشان بر این موضوع و آموزه، روایات مجعول فراوانی است که در کتب مختلف روایی اهل سنت درج گردیده که مهدی را از نسل عباس برمی شمرد و این حاکی از نفوذ گسترده ایشان در منابع روایی است. رک: کورانی، علی، معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام، ۱۸۰-۱۹۸. چه بسا بر همین اساس بوده که عباسیان در مقابل ادعای مهدویت توسط بنی الحسن، آن را به خویش نسبت می داده اند. رک: ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۹۳.

۳. نوری، حسین بن محمد، خاتمة المستدرک، ۴/۴۴.

۴- عامل چهارم: تمرکز بر ملاکی خاص و غفلت از سایر ملاک‌ها

همان‌گونه که از بررسی روایات به دست می‌آید، ائمه علیهم‌السلام در مجموع ویژگی‌ها و خصائصی را برای شناخت امام در هر برهه از زمان ارائه نموده‌اند. بررسی این نکته که این ویژگی‌ها چیست و برای چه جهتی ارائه گردیده است و آیا جنبه تعیینی داشته یا جنبه تشخیصی، خود نوشتاری جداگانه می‌طلبد، اما در این مقاله به این مسئله توجه می‌دهیم که در مقاطعی از تاریخ حیات ائمه علیهم‌السلام برخی از این ویژگی‌ها در منظر شیعیان از اهمیت و اولویت دوچندانی برخوردار می‌شدند؛ به طوری که سایر ملاک‌ها و ویژگی‌ها را تحت الشعاع قرار داده و همین امر موجب تحیّر و سرگردانی دسته‌ای از شیعیان در دستیابی به مصداق واقعی امام می‌گردیده است. علاوه بر این، گاهی برخی از شیعیان ملاکی را نزد خود معتبر دانسته و براساس آن تصمیم می‌گرفتند که حقیقت خارجی نداشت.

شاید گفته شود همین‌که اهل بیت علیهم‌السلام برای تشخیص امام اقدام به تبیین ملاکات می‌نموده‌اند، خود دلیلی است بر اینکه نصی دال بر اسامی ائمه علیهم‌السلام وجود نداشته است؛ اما این استدلال پذیرفته نیست، چراکه در جواب گفته می‌شود به طور طبیعی اگر در شرایطی که تصریح به نام امامی که از پیش تعیین گردیده و حتی نزد برخی از خواص نیز شناخته شده باشد، ممکن نباشد، برشماری ملاک‌ها برای عموم جامعه ضرورت دارد.

۴-۱- زبیدیه و مسئله دعوت علنی و جهاد

از جمله مواردی که توانست در گرایش به مصداق امام در میان جامعه شیعی منشأ اثر گردد، نوع اعتقاد زبیدیه در باب امام است. ایشان بر این عقیده بودند که از شرایط تعیین‌کننده امام، اظهار امامت و خروج وی برای امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در این مسیر است. اینان به‌گونه‌ای بر این مسئله پای فشاری می‌کردند که سایر شرایط و لوازم امامت را تحت الشعاع قرار می‌داد و ملاکی بود برای تشخیص محق و

مبطل در خصوص مدّعی امامت. در مورد این عقیده زیدیه در مسائل الأمامه چنین آمده است:

اگر کسی از فرزندان فاطمه به امامت خویش فراخواند، آنکه در خانه نشسته و پرده بیفکند، نه امام است و نه اطاعت از او واجب^۱.

این عقیده همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، نه مربوط به جناب زید (علیه السلام) بلکه نتیجه سوء برداشت مردم و اطرافیان زید از نوع تعامل امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در مقابل قیام زید (علیه السلام) بوده است و مروج آن همان‌گونه که از مرحوم خزّاز گذشت، کسانی بودند که پس از زید و فرزندش یحیی (علیهما السلام) سردمداری زیدیان را بر عهده گرفتند؛ به ویژه بنو حسن که در مسیر پیشبرد اهداف خویش از اعتقاد و تمایل زیدیان به قیام بهره فراوان بردند. شاهد این گفته، روایتی در کتاب کافی است که نشان می‌دهد زیدیه تنها وجه اختلاف خود با امام صادق (علیه السلام) را در عدم عقیده حضرت به جهاد می‌دانسته‌اند.^۲ این به آن معنا است که در باور زیدیه اگر حضرت آشکارا ادّعی امامت می‌نمود و دست به قیام می‌زد، ایشان در زیر لوای حضرت گرد می‌آمدند. گرایش زیدیه به مدعیان امامت و خارجین بر خلفای جور، تحت تأثیر این دیدگاه، شیعیان را دچار تردید می‌نمود و ایشان برای رفع این تردیدها از حضرات (علیهم السلام) چاره‌جویی و استفهام می‌نمودند؛ مانند آنچه مرحوم کلینی در مورد عبدالملک بن اعین و فضیل بن سّکّره نقل می‌نماید.^۳

۴-۲- فرزند ارشد امام سابق بودن

یکی از ملاک‌ها در تشخیص مصداق امام فرزند ارشد بودن جانشین امام پیشین است. چنانکه از حضرات نقل شده است: «إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةً»^۴.

۱. ناشی اکبر، عبدالله بن محمد، مسائل الأمامة، ۲۰۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۹۱/۹.

۳. همان، ۶۰۱/۱.

۴. همان، ۷۱۱/۱.

در برهه‌ای از زمان این ملاک البته به طور ناقص و بدون در نظر گرفتن قید ذکر شده، از منظر شیعیان ائمه علیهم‌السلام چنان مهم و تعیین کننده جلوه می نماید که دیگر ملاک‌ها در مقابل آن رنگ می بازد. بارزترین این موارد تأکید بر امامت عبدالله افطح پس از امام صادق علیه‌السلام است، تنها به جهت اینکه وی از امام کاظم علیه‌السلام و سایر فرزندان حضرت صادق علیه‌السلام بزرگ تر بوده است. به نظر می رسد مؤانست جامعه آن عصر با موروثی گشتن خلافت و جایگاه فرزند بزرگ تر در این خصوص به عنوان ولی عهد، در این رویکرد بی تأثیر نبوده است. جناب زراره آنگاه که از گرایش مردم به عبدالله آگاه می شود، عامل این مسئله را تنها فرزند ارشد بودن وی برمی شمرد.^۱ همچنین هشام بن سالم نیز در گزارشی که از تحیر شیعیان پس از امام صادق علیه‌السلام ارائه می دهد، همین مسئله را علت گرایش به عبدالله می داند.^۲

همان گونه که گذشت، شیعیان در زمان امام صادق علیه‌السلام و حیات فرزندش اسماعیل، وی را جانشین حضرت می دانستند. همچنین در زمان امام هادی علیه‌السلام و حیات فرزندش محمد، وی را جانشین حضرت می دانستند. آن گونه که از روایات استفاده می شود و مرحوم مفید بر آن تصریح می کند،^۳ در کنار اظهار علاقه و محبت حضرات به فرزندان شان، بزرگ تربودن ایشان نسبت به سایر فرزندان نیز در این زمینه مؤثر بوده است.

۴-۳- سنّ امام

یکی از دیگر مسائلی که توجه به آن برخی از شیعیان را در نیل به حقیقت دچار حیرت نمود، مسئله سن امام بود. به طور طبیعی و در ابتدای امر به نظر می رسد لازم است که پیشوای یک جامعه در حدی از توانایی و بلوغ اجتماعی باشد که بتواند

۱. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۱۵۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۹۱/۲.

۳. مفید، محمد بن محمد، الأرشاد، ۲۰۹/۲.

مدیریت امور را در دست بگیرد و این مهم در شرایط عادی مستلزم گذران مقدار قابل توجهی از عمر و کسب تجربه و علم کافی و وافی است. در این زمینه گروهی از شیعیان وقتی با صغرسن امام مواجه می‌شدند، در حیرت و سرگردانی گرفتار می‌آمدند.

گرچه این مسئله در خصوص همه امامان پس از حضرت رضا علیه السلام صدق می‌کرد، اما از آنجاکه امام جواد علیه السلام اولین امامی بود که سن کمی داشت، لذا این شبیه در خصوص ایشان بیشتر رخ نمود و با حل و فصل ماجرا در مورد ایشان، دیگر درباره سایر ائمه علیهم السلام مطرح نگردید. این چالش با آنکه در زمان حیات امام رضا علیه السلام،^۱ در رابطه با امام جواد علیه السلام وجود داشت، پس از شهادت امام رضا علیه السلام پرننگ‌تر و مسئله‌سازتر شد.^۲ طبری در *دلائل الإمامة* پس از اشاره به این مسئله چنین گزارش می‌دهد:

وقتی عمری به شش سال و چند ماه رسید، مأمون پدر ایشان را کشت و گروه شیعیان در سرگردانی ماندند و بین مردم اختلاف کلمه به وجود آمد. سن ابو جعفر علیه السلام را کم دانسته و شیعه در سایر شهرها دچار سرگردانی شد.^۳

همان‌گونه که از روایات^۴ برمی‌آید، حضرات ائمه علیهم السلام این تردیدها را ناشی از تمرکز نا به جا بر سن و سال و ملاک قرار دادن آن دانسته و با یادآوری ماجرای حضرت عیسی علیه السلام، ملاک بودن سن و سال در مسئله را رد می‌کردند.

۴-۴- عقب داشتن امام

ملاک دیگری که در برهه‌ای از زمان تمرکز بر آن برخی از شیعیان را دچار تردید و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۰۲/۲.

۲. همان، ۲۸۴/۲ و همچنین طبری، محمد بن جریر بن رستم، همان، ۳۸۸.

۳. همان، ۳۸۸.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۰۲/۲.

حیرت نموده بود، مسئله فرزند داشتن امام بود. شیعیان که می‌دانستند سلسله امامت از نسل امام سابق تداوم می‌یابد، وقتی مشاهده کردند امام رضا علیه السلام با گذشت بیش از چهل سال از عمر شریفشان هنوز فرزند پسری ندارد، دچار تردید شدند؛ لذا به حضرت مراجعه می‌کرده و در مورد فرزند و جانشین ایشان سؤال می‌نمودند. مسئله ساز و محل سؤال بودن این نکته را می‌توان از کلام صفوان بن یحیی خطاب به امام رضا علیه السلام برداشت نمود، در آنجا که می‌گوید:

قبل از اینکه خداوند ابی جعفر را به شما ببخشد، ما همواره در این مورد از شما سؤال می‌نمودیم و شما می‌فرمودید که خداوند به من پسری عطا خواهد نمود. پس خداوند او را به شما بخشید و چشمان ما را روشن ساخت.^۱

البته لازم به ذکر است، همان‌گونه که گذشت، تبلیغات سوء واقفه و همچنین عکس‌العمل برادران و بستگان حضرت نسبت به تولد امام جواد علیه السلام که ماجرای آن را علی بن جعفر رضی الله عنه به تفصیل بیان می‌نماید، در دامن زدن به این چالش، تأثیر به‌سزایی داشته است.

برابر با آنچه گذشت، معلوم شد که طبق آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام، قیام به سیف برای امر به معروف و نهی از منکر و یا سنّ امام، به هیچ‌روی ملاک حقانیت امامت نبوده و فرزند ارشد بودن یا عقب داشتن نیز به جهت موارد خاص و به صورت کاربردی توسط برخی از حضرات علیهم السلام مورد تأکید قرار گرفته و در اعطای مقام امامت به شخص نقش محوری نداشته است.

۵- عامل پنجم: دوری راه

با توجه به شرایط عصرانّه علیهم السلام، به‌طور طبیعی فرایند انتقال اطلاعات بسیار به‌کندی صورت می‌گرفت و زمان فراوانی سپری می‌گردید تا اخبار رویدادهای جاری

۱. همان: «قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكُنْتَ تَقُولُ: يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَامًا، فَقَدْ وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ، فَأَقْرَبَ عُيُونَنَا...»

در گوشه و کنار پراکنده شده و به گوش همگان برسد. مسئله امامت و رهبری شیعیان نیز از این قاعده مستثنا نبوده و پس از شهادت هریک از ائمه علیهم‌السلام، مدت‌ها طول می‌کشید تا خبر آن به همه شیعیان برسد و مردم متوجه جانشین امام پیشین گردند. در روند این اطلاع‌رسانی، ممکن بود نقص و ایرادی موجب زیر سؤال رفتن اخبار گردد و مخاطبین را دچار تردید و ابهام نماید؛ خصوصاً در مواردی که مسئله جانشینی، در مرکز حضور ائمه علیهم‌السلام، مانند مدینه، متفق علیه نبوده و شیعیان در مناطق دوردست، پس از گذشت مدتی با اخبار متفاوتی در این باره مواجه می‌گشتند و آگاهی از حقیقت ماجرا، به آمدوشد فرستادگان مورد وثوق موکول می‌شد؛ این امر به نوبه خود زمان مدیدی را می‌طلبید و به حیرت و سرگردانی شیعیان می‌افزود.

همان‌گونه که حسین بن همدان در *الهدایة الکبری* از ابوالقاسم بن صائغ بلخی نقل می‌کند، وی برای شناخت جانشین امام عسگری علیه‌السلام، وقتی اختلافات اطرافیان خود در خراسان را مشاهده می‌کند، مسیر خراسان به بغداد و از آنجا به سامراء را پیموده و در مسیریبه هر گروهی که مراجعه می‌کند، مسئله را محل اختلاف فراوان می‌بیند و در نهایت پس از صرف ماه‌ها وقت و بحث با افراد مختلف به حقیقت پی برده و پس از برگشت به وطن خویش موفق می‌شود اطرافیان را به حق دعوت کند.^۱

مرحوم مفید نیز در *ارشاد*، آنجا که به ذکر اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام می‌پردازد، به این نکته اشاره می‌کند که پس از رحلت اسماعیل، عمده کسانی که به امامت وی قائل بودند، مگر تعدادی معدود، همگی از نظر خود برمی‌گردند. وی سپس در بیان چرایی این مسئله اشاره می‌کند که این افراد معدود، از خواص روایت و نزدیکان حضرت نبودند، بلکه «کانوا من الأبعاد و الاطراف».^۲

۱. خصیبی، حسین بن حمدان، همان، ۳۸۷-۳۹۲.

۲. مفید، محمد بن محمد، *الارشاد*، ۲/۲۱۰.

اما شاهدی مهم که می‌توان براین تأثیرگذاری ارائه نمود تفاوتی است که خود ائمه علیهم‌السلام بین تکلیف افراد در تشخیص مصداق امام، با توجه به فاصله مکانی ایشان نسبت به امام، قائل گردیده‌اند. وقتی محمد بن مسلم از امام صادق علیه‌السلام در خصوص معرفت جانشین امام پس از فقدان وی پرسش می‌کند که آیا مردم نسبت به کسب این معرفت معذورند یا نه، حضرت اهل مدینه را غیر معذور خوانده و سایرین را نیز بر اساس میزان فاصله‌ای که دارند معذور دانسته و می‌فرماید: «أَمَّا أَهْلُ هَذِهِ الْبَلَدَةِ فَلَا؛ وَأَمَّا غَيْرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ، فَيَقْدَرُ مَسِيرِهِمْ»^۱.

بنابراین به طور طبیعی می‌توان یکی از عوامل این تحیرات را فاصله مکانی بخشی از جامعه شیعی از امام دانست. توجه به گستردگی و پراکندگی جامعه شیعیان این مورد را بهتر قابل درک می‌نماید.

نتیجه

بر اساس آنچه گذشت می‌توان گفت در درجه اول این فشار و اختناق حاکم بر جامعه شیعی بود که منجر به مخفی و دور از دسترس ماندن احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در خصوص اسامی ائمه علیهم‌السلام و به دنبال آن، عدم تبیین مسئله رهبری و جانشینی در مواقع مورد نیاز می‌گردید. همین مهم زمینه را فراهم می‌نمود تا عوامل دیگری نیز در این خصوص خودنمایی کنند، عواملی مانند سوء استفاده خواص یا اطرافیان ایشان از جایگاه یا عملکرد خواص، بهره‌برداری‌های سوء از آموزه مهدویت، سردرگمی در ملاکات و بُعد مسیر از مرکز رهبری جامعه شیعیان.

البته همان‌گونه که از خلال مباحث گذشته روشن شد، باید به این نکته توجه نمود که هر یک از این عوامل به تنهایی عامل حیرت نبوده، بلکه در کنار هم و به طور هم‌افزا تأثیرگذاری می‌نموده‌اند. خصوصاً در مورد عامل تقیه اشاره شد که این ویژگی به عنوان

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/۲۷۳: «اهل این شهر (مدینه) معذور نیستند، اما اهل سایر شهرها به میزان فاصله‌ای که دارند، نسبت به معرفت امام در سعه هستند».

اساسی‌ترین مورد، زمینه را برای میدان‌داری عوامل دیگر فراهم نموده است. توضیح اینکه اگر فضای اختناق و تقیّه تا بدان حدّ جامعه شیعه را فرانگرفته بود، از سویی نصوص دال بر معرفی حضرات علیهم‌السلام به خفا نمی‌رفت و از سویی نیز، عوامل دیگریا فرصت بروز نداشتند و یا در صورت بروز نیز با روشنگری حضرات علیهم‌السلام قابل رفع بود. به عنوان مثال در ماجرای قیام زید علیه‌السلام همان‌گونه که گذشت، آنچه برخی شیعیان را دچار شبهه نموده بود، عدم همراهی و حمایت علنی امام صادق علیه‌السلام با زید بود. این مسئله از سویی برخی را بر این توهم داشت که زید در مقابل امام صادق علیه‌السلام و خود مدّعی امامت است؛ و از سوی دیگر گروهی چون مؤمن طاق را دچار این شبهه نموده بود که زید بدون اذن امام اقدام به این عمل نموده است و این همه ناشی از آن بود که حضرت نمی‌توانست به طور صریح و علنی حمایت خویش از زید را اعلام نماید. در مورد فطحیه نیز عامل تقیّه امام را بر آن داشت که عبدالله افطح را در وصیّت ظاهری شریک گرداند و این مسئله به ضمیمه بزرگ‌تر بودن عبدالله نسبت به امام کاظم علیه‌السلام و سکوت و عدم موضع‌گیری حضرت، در سوگیری برخی شیعیان به امامت عبدالله مؤثر بود. در جریان واقعه نیز علاوه بر جایگاه آموزه مهدویت و تأثیرگذاری خواص، فضای فشار و اختناق نیز که جامعه شیعی را به منجی مشتاق ترمی نمود، در مقبول واقع شدن کلام سران وقف و بروز ابهامات، تعیین‌کننده بود.

بدیهی است ائمه علیهم‌السلام نیز به جهت نقش هدایتی که بر عهده داشتند در مقابل این تردیدها آرام نگرفته و متناسب با شرایط موجود جهت رفع این تردیدها دست به اقداماتی می‌زده‌اند.

- ابن واضح، احمد بن ابي يعقوب، تاريخ يعقوبي، منشورات الشريف الرضي - قم، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، بني هاشمي - تبريز، ۱۳۸۱ هـ. ق.
- اصفهانى، ابوالفرج، مقاتل الطالبين، دار الكتاب للطباعة والنشر - قم، ۱۳۸۵ هـ. ش.
- حميرى، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسة آل البيت عليه السلام - قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- خزّاز قمّي، محمّد بن علي، كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر، بيدار - قم، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- خصيبى، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، البلاغ - بيروت، ۱۴۱۹ هـ. ق.
- خوئي، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، مركز نشر فرهنگ اسلامي، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- سبحاني، جعفر، بحوث في الملل والنحل، مؤسسه امام صادق عليه السلام - قم، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- شهرستاني، محمّد بن عبدالكريم، الملل والنحل، دارالمعرفة - بيروت، بی تا ج ۱ ص ۱۶۹.
- صديق، محمّد بن علي بن بابويه، كمال الدين وتمام النعمة، اسلاميه - تهران، ۱۳۹۵ هـ. ق.
- ، من لا يحضره الفقيه، جامعه مدرسين - قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- صفار، محمّد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد عليه السلام، كتابخانه آية الله مرعشي - قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضي - مشهد، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري باعلام الهدى، چاپ سوم، اسلاميه - تهران، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- طبري، محمّد بن جرير بن رستم، دلائل الامامة، بعثت - قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- طوسي، محمّد بن حسن، اختيار معرفة الرجال (رجال كشي)، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- ، الغيبة / كتاب الغيبة للحجة، دارالمعارف الاسلامية - قم، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- عسقلاني، ابن الحجر، احمد بن علي، فتح الباري شرح صحيح البخاري، دارالمعرفة - بيروت، بی تا.
- كليني، محمّد بن يعقوب، الكافي، دارالحديث - قم، ۱۴۲۹ هـ. ق.

- كوراني، علي، معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، مؤسسه معارف اسلامي - قم، ١٤١١ هـ. ق.
- مازندراني، محمد صالح بن احمد، شرح الكافي، المكتبة الاسلامية - تهران، ١٣٨٢ هـ. ق.
- مجلسي، محمدتقي بن مقصود علي، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، مؤسسه فرهنگي اسلامي كوشانپور - قم، چاپ: دوم، ١٤٠٦ ق.
- مجلسي، محمد باقر، مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول، ١٤٠٤ هـ. ق.
- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار عليهم السلام، دار احياء التراث العربي - بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق.
- مسعودي، علي بن الحسين، اثبات الوصية، انصاريان - قم، ١٤٢٦ هـ. ق.
- مفيد، محمد بن محمد، الارشاد في معرفة حجج الله علي العباد، كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ هـ. ق.
- الامالي، كنگره شيخ مفيد - قم، ١٤١٣ هـ. ق.
- الفصول المختارة، كنگره شيخ مفيد - قم، ١٤١٣ هـ. ق.
- ناشي اكبر، عبدالله بن محمد، مسائل الامامة، ترجمه ايماني، عليرضا، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب - قم، ١٣٨٦ هـ. ش.
- نويختي، حسن بن موسي، فرق الشيعة، دار الاضواء - بيروت، ١٤٠٤ هـ. ق.
- نوري، حسين بن محمد، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، آل البيت - قم، ١٤٠٨ هـ.

علل اختلاف الشيعة في عصر النص في تشخيص مصداق الإمام

روح الله الكاظمي النجف آبادي^١

٢٧١

الخلاصة:

تكشف الدراسة عن تاريخ الشيعة في عصر حضور أهل البيت عليهم السلام عن حيرة بعض الشيعة عند استشهد كل إمام من الأئمة عليهم السلام. وهذه الحيرة سببت ظهور اتجاهات مختلفة في هذا المضمار.

وقد ادعى بعضهم أنّ هذه الحيرة والاختلاف يحكي عن الاختلاف في النصوص الدالة على أسماء الأئمة عليهم السلام، ولكن في رد هذه الدعوى يمكن طرح نظرية أخرى، وهي أنّ هذه النصوص إنّما صدر بعضها في ظروف تحكمها التقية، وهذا الأمر ممّا مهّد الطريق لسائر الأسباب في ظهور هذه الاختلافات. ومن تلك الأسباب: دور خواص الأئمة عليهم السلام التعاليم المهدوية والمشاكل المرتبطة بها، ونوع نظرة المجتمع الشيعي للمعايير المطروحة في خصوص تعيين الإمام، وفي الختام انفصال عدّة من الشيعة عن الزعامة في المجتمع الشيعي.

المفردات الأساسية: مصداق الإمام، قيادة المجتمع الشيعي، تعيين الإمام، اختلاف الشيعة.

١. باحث في الحوزة العلمية بقم المقدسة، خزّيج مركز إمامة أهل البيت عليهم السلام التخصصية.

The Reasons behind the Disagreements among the Today's Shiites over the Recognition of the Referent of Imam

Rouhollah Kazemi Najaf Abadi¹

Abstract

Surveying the history of Shia in the very time of Ahl-al-Bayit (The family of the prophet), shows that, when every one of them was martyred, some of the people in the Shiite society were left with perplexity in recognizing the referent of the Imam, leading to the emergence of varied tendencies in this regard. Some have said these perplexities and disconformities represent the forgery of the texts indicative of the names of Imams. However, to reject this reasoning, one can say there is another hypothesis, claiming these texts had already existed but were concealed due to dissimulation (Taqieh). And this has established the ground for the other parameters to affect the emergence of these disagreements. These parameters include the role of the elites; the teachings of Mahdiism and its related challenges; the kind of the Shiite community's attitude towards the available criteria for recognizing the referent of Imam; and finally, the existing distance between some Shiites and the leadership center of Shiite community.

Keywords: The referent of Imam, Shiite community's leadership, the appointment of Imam, Shiite's disagreements.

1. Graduate of Qom's seminary; Graduate of Alh al Baiyt (PBUT) Imamate Specialized Center: roohollah.kazemi@gmail.com